

بررسی نقش تشیع در قیام طاهر ذوالیمینین علیه خلیفه عباسی

دکتر محسن رحمتی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان

چکیده

رابطه میان امیران سلسله طاهری و خلفای عباسی، رابطه محکم و نزدیکی بوده است؛ بر همین اساس آنها را سنی مذهب می‌دانند؛ اما پیدایش سلسله، با این نگاه در تناقض است؛ زیرا مؤسس آن، طاهر ذوالیمینین، نخستین امیر یا حکمرانی است که به مخالفت با خلیفه‌ای که از او منشور گرفته بود، برخاست؛ البته بعد از این عصیان، همچنان حکومت در دست فرزندان وی باقی ماند و او مؤسس نخستین سلسله مستقل ایرانی شناخته شد.

ایجاز روایات مربوط به وی در منابع، شناخت ماهیت اقدام وی و انگیزه‌های او را در حاله‌ای از ابهام قرار داده است. تا کنون محققان بسیاری به مطالعه درباره طاهر و قیام وی پرداخته‌اند، اما کسی به تأثیر تشیع در قیام طاهر اشاره نکرده است. در این نوشتار سعی شده است با مطالعه و بررسی عقاید مذهبی طاهر و ارائه قرائن و شواهد کافی، شیعه مذهب بودن وی را بررسی نموده، در پی آن تأثیر این اعتقاد مذهبی را در عصیان طاهر علیه خلیفه، جستجو کنیم و آن را مورد ارزیابی قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: طاهر بن حسین، تشیع، خراسان، خلافت عباسی.

مقدمه

سلسله طاهری شاید تنها سلسله حکومتی ایران بعد از اسلام است که منبع خاص تاریخی ندارد. تمام منابعی که حوادث مربوط به طاهر و قیام او را گزارش داده‌اند، به نحوی از صافی عباسیان رد شده‌اند و از ارائه جزئیات درباره وی خودداری کرده‌اند. برخی همچون ابن طیفور، طبری و دیگر منابع، تاریخ بغداد یا تاریخ خلافت هستند و دسته دیگر منابع محلی و خراسانی‌اند که تقریباً همگی مبتنی بر اخبار ولایت خراسان ابوعلی سلامی می‌باشند، که به نظر می‌رسد وی دقیقاً به همان علل و ملاحظات که در ماجرای اسماعیلی شدن امیر نصر سامانی، سکوت ورزیده (بارتولد، ۱۹۲۸، ص ۱۴) درباره عصیان طاهر نیز سکوت کرده باشد. در هر صورت، هر دو دسته از منابع، حوادث مربوط به قیام طاهر را با ابهام و آشفتگی‌های خاصی ارائه می‌دهند.

تا کنون محققان فراوانی به تناسب موضوع کار خود، به تفصیل یا اختصار به حکومت طاهر و قیام وی علیه خلیفه اشاره کرده، فقط اندکی از آنها درباره انگیزه‌های احتمالی وی اظهار نظر کرده‌اند؛ در این میان نیز هیچ کس به نقش تشیع یا به عبارت دقیق‌تر، انگیزه‌های مذهبی طاهر در این اقدام نپرداخته است؛ حتی برخی از آنها با تأکید بر رابطه حسنه آنان با خلافت، طاهریان را سنی‌مذهب پنداشته‌اند (باسورث، ۱۹۷۵، ص ۹۱)؛ در حالی که رفتار طاهر با پیدایش سلسله، با این نگرش در تناقض بوده، از این قاعده مستثناست.

تا قرن سوم، تنها قدرت مشروع در جامعه اسلامی خلیفه بود و هیچ کس بدون حکم خلیفه نمی‌توانست حکمرانی کند؛ به عبارت دیگر مشروعیت سیاسی امیران، مبتنی بر اخذ منشور یا حکم امارت از طرف خلیفه بود و هر کس چنین نبود و یا با حاکم دارای منشور خلیفه به مبارزه بر می‌خاست، خارجی خوانده می‌شد (نرشخی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴ / تاریخ سیستان، ۱۳۱۴، ص ۲۲۲).

قاعدتاً اگر کسی با تفکر حاکم، به مخالفت برمی‌خاست، لابد و ناگزیر، اندیشه او بایستی بر اساس و تفکری محکم‌تر از آن (تفکر حاکمه) مبتنی باشد؛ به عبارت

روشن‌تر، او می‌بایست برای مشروعیت خود، تفسیر یا تعبیری داشته باشد که بتواند پاسخگوی ذهن جستجوگر مردم تحت حاکمیت باشد (تاریخ سیستان، همان، ص ۲۲۲-۲۲۳). چنان‌که از منابع تاریخی بر می‌آید، نخستین حکمرانی که در تمام جهان اسلام، به مخالفت با خلیفه‌ای که از او منشور گرفته بود برخاست، طاهر ذوالیمینین بود. عجیب آنکه بعد از این عصیان، همچنان حکومت در دست فرزندان وی باقی ماند و حکومت سلسله، تداوم یافت.

از آنجا که این رخداد در نوع خود بی‌نظیر بوده است و با روابط معمول میان امرای سنی با خلفا سازگار نیست، به نظر می‌رسد بر یک پشتوانه ذهنی و نظری بسیار قوی مبتنی بوده، طاهر، عامل مذهبی بسیار مناسبی جایگزین خلافت عباسی کرده باشد. این قضیه ما را به سوی بازکاوی عقاید مذهبی طاهر یا پشتوانه‌های احتمالی مذهبی طاهر برای قیام خود وا می‌دارد؛ لذا رسالت نوشتار حاضر، بازکاوی جزئیات این قضیه و یافتن پاسخ روشن برای این سؤال است که طاهر، پس از عصیان علیه خلیفه، می‌خواست چه چیزی را جایگزین آن کند؟ به عبارت دیگر، پشتوانه ذهنی و فکری اقدام طاهر علیه خلیفه چه بود؟ و چه تفسیری برای مشروعیت قدرت خود در نزد مردم ارائه کرد؟

زندگی طاهر قبل از امارت

ابوالطیب طاهر بن حسین، معروف به ذوالیمینین در سال ۱۵۹ هجری در پوشنگ به دنیا آمد (ابن خلکان، ۱۹۷۷، ج ۲، ص ۵۲۱). از آغاز زندگی وی اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی با توجه به حضور پدرش حسین در نیروی نظامی منصور و لزوم سفر وی به بغداد، ظاهراً طاهر مدتی از دوران کودکی خود را در عراق سپری کرده است (بلعمی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۳۱۲/ ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۱۸)؛ لذا به نظر می‌رسد روایت ابن قفطی (۱۳۷۱، ص ۳۲۹) مبنی بر راهزنی کردن طاهر در دوره جوانی، پایه و اساس درستی نداشته باشد. در همین مدت، در اثر حادثه‌ای نامعلوم، چشم راست خود را از

دست داد (ابن طیفور، ۱۳۸۸، ص ۶۶ / سمعانی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۶ / نفیسی، ۱۳۸۶، صص ۵۸ و ۶۳). او پس از بازگشت به خراسان، به عیسی بن ماهان، حکمران خراسان پیوسته و در نبردهای او با حمزة بن آزرک، نقش فعالی ایفا نمود (ابن اثیر، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۱۵۰-۱۵۱ / بغدادی، ۱۴۰۸ق، ص ۷۹ / زرین کوب، ۱۳۷۱، ص ۴۹۷).

چنان که از روایت یعقوبی (۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۳۰۷) و ابن اثیر (همان، ج ۶، ص ۱۵۱) بر می‌آید، طاهر قبل از سال ۱۹۱ به حکومت پوشنگ منصوب شده بود (نفیسی، همان، ص ۵۹-۶۰ / Tahir b. Huseyin, "Islam ansiklopedisi", او در سال ۱۹۲ همراه با لشکریان خلیفه برای سرکوبی رافع بن لیث به سمرقند رفت (طبری، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۳۰۴ / ابن طیفور، همان، ص ۶۵ / ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۲۰۹ و ۲۲۹ / گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۲۹۲). در سال ۱۹۵ که امین، علی بن عیسی بن ماهان را با لشکری برای سرکوبی مأمون به سوی خراسان گسیل داشت، مأمون، بنا به پیشگویی ابودیان منجم و صلاح‌دید فضل بن سهل، طاهر را برای مقابله با علی بن عیسی بن ماهان، به ری فرستاد (گردیزی، همان، ص ۲۹۴ / ابن شادی، ۱۳۱۸، ص ۳۴۹). طاهر با درایت نظامی خاص، پس از قتل علی بن عیسی و غلبه بر سپاه او در ری، به سوی غرب رفت و پس از سرکوبی دیگر سپاهیان امین، عازم خوزستان شد و پس از غلبه بر آنجا، به سوی بغداد تاخت و همراه با هرثمة بن اعین، بغداد را از دو سو محاصره کرد و امین را دستگیر نمود و به قتل رساند؛ سپس به عنوان حکمران بغداد - و تمامی عراق و حجاز - برای مأمون از مردم بیعت گرفت (طبری، همان، ج ۷، صص ۳۳۱-۳۴۸، ۳۵۳-۳۵۸، ۳۶۴-۴۰۸ و ۴۳۵ / یعقوبی، همان، ج ۲، صص ۳۰۷-۳۱۰ / گردیزی، همان، ص ۲۹۴-۲۹۵ / ابن شادی، ۱۳۱۸، ص ۳۵۰-۳۵۱ / ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۲۴۱-۲۴۸، ۲۵۲-۲۵۶، ۲۶۲-۲۶۹ و ۲۷۱-۲۸۸). به رغم حُسن نظر مأمون نسبت به طاهر و اعطای لقب ذوالیمینین (برای آگاهی از علت و معنی این لقب ر.ک به: بیهقی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۱-۱۷۲ / ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۲۲ / نفیسی، همان، ص ۷۸، ۸۰-۸۳ / زرین کوب، همان، ص ۵۰۱-۵۰۲) به وی، رابطه فضل بن سهل با وی رو به تیرگی گذاشت (بیهقی، همان، ص ۱۶۹-۱۷۰ / ابن اسفندیار، ۱۳۲۰، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹) و ظاهراً به همین علت بود که به بهانه سرکوبی نصر بن شیبث عقیلی - که در شمال عراق و شام قیام کرده بود - به حکومت جزیره (بین النهرین شمالی) و شام مأمور

شده و ناچار حکومت بغداد را به حسن بن سهل، برادر فضل سپرد و در اوایل سال ۱۹۹ به رقه رفت و تا اوایل سال ۲۰۴ هجری در آنجا باقی ماند (طبری، همان، ج ۷، صص ۴۳۵-۴۳۶، ۴۷۴ و ۴۶۷/ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۲۹۸/ ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۲۰/ برای اطلاع از جزئیات شورش نصر و مقابله طاهر با وی، رک به: ابن اثیر، همان، ج ۶، صص ۲۹۷ و ۳۰۸/ ابن عبری، ۱۹۸۶، ص ۱۹-۲۳).

با بازگشت مأمون از مرو به بغداد در صفر ۲۰۴، طاهر نیز به وی پیوست و با پذیرش درخواست‌هایش، مورد نوازش قرار گرفت (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۷۴-۴۷۵/ ابن مسکویه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۳۷۹-۳۸۰/ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۵۷/ مسعودی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، صص ۲۹ و ۳۳۴). او در اواخر سال ۲۰۴ هجری به ریاست شرطه بغداد تعیین شد (ابن طیفور، همان، ص ۲۹).

امارت طاهر

طاهر به پاس خدماتی که به مأمون کرده بود، توانست در رمضان ۲۰۵ حکومت نواحی شرقی قلمرو خلافت را به دست آورد. او در ذی الحجه سال ۲۰۵ به سوی خراسان روانه شد و در ربیع‌الاول سال ۲۰۶ وارد آنجا شد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰، ص ۱۴۵/ تاریخ سیستان، همان، ص ۱۷۷/ درباره علت و چگونگی این امر، رک به: طبری، همان، ج ۷، ص ۴۷۶-۴۷۹/ ابن مسکویه، همان، ج ۳، ص ۳۸۲-۳۸۳/ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۶۰-۳۶۱/ دنیل، ۱۳۶۷، ص ۱۹۷). در این زمان شورش حمزه خارجی، هنوز ادامه داشت و گروهی از مطوعه نیشابور، به سرکردگی عبدالرحمن نیشابوری، برای مبارزه با آنها بسیج شده بودند. طاهر، ظاهراً به سبب ترس از شورش آنها، آنان را پراکنده کرد (ابن طیفور، همان، ص ۲۹/ طبری، همان، ج ۷، ۴۷۹). اگرچه او نتوانست خوارج را به طور کامل سرکوب نماید، با مبارزات مداوم و همچنین با انتصاب پسرش طلحه بر حکومت سیستان، توانست آنها را از اطراف هرات براند و اوضاع خراسان را آرام و زمینه را برای استقرار دستگاه اداری خود مهیا کند (ابن طیفور، همان، ص ۶۵/ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۲۰/ تاریخ سیستان، همان، ص ۱۷۷/ برای اطلاع از شیوه اداری طاهر، رک به: زرین کوب، همان، ص ۵۰۰-۵۰۱). در همین زمان، ایلات اغوز به قلمرو اسلامی در ماوراءالنهر حمله کردند و تا اسروشنه پیش آمدند (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۷۹/ بارتولد، همان، ص ۲۱۱).

از واکنش طاهر نسبت به این ماجرا، اطلاعی در دست نیست، اما از حوادث بعدی (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۲/ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۲۱) بر می‌آید طاهر نتوانسته است واکنش مناسبی نسبت به این امر نشان دهد. مأمون هم با مکاتبات پیاپی، از او می‌خواست در سرکوبی خوارج و دیگر مخالفان بکوشد (شاهینی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۶)؛ اما ناتوانی - یا نخواستن - او در سرکوبی مخالفان، موجب شد مأمون در مکاتبه‌ای عتاب‌آمیز به وی اعتراض کند و طاهر هم پاسخی محکم به او داد (هندوشاه نجوانی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۹). او نیز با ضرب سکه بدون نام خلیفه و سپس حذف نام خلیفه از خطبه، عصیان نمود و عملاً اعلان استقلال کرد (باسورث، همان، ص ۸۲/ فرای، ۱۳۶۳، ص ۲۰۶). به ادعای مورخان، طاهر اندک زمانی بعد از عصیان در جمادی‌الآخر سال ۲۰۷ در مرو درگذشت (برای اطلاع از روایات مربوط به مرگ او و چگونگی آن، رک به: طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۰-۴۹۱/ ابن مسکویه، همان، ج ۳، ص ۳۹۲-۳۹۳/ ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۸۱-۳۸۲/ گردیزی، همان، ص ۲۹۷/ ابن شادی، همان، ص ۳۵۴/ هندوشاه نجوانی، همان، ص ۱۶۹/ دنیل، همان، ص ۱۹۷)؛ اما بر اساس روایت ابوالفرج اصفهانی (۱۳۲۲-۱۳۲۳، ج ۱۴، ص ۳۷-۳۸) و همچنین ضرب سکه بدون ثبت نام خلیفه، به نظر می‌رسد فاصله عصیان و مرگ او اندک نبوده است (اشپولر، ۱۳۶۹، ص ۱۰۱). ظاهراً او به فارسی سخن می‌گفته و محمدتقی بهار (۱۳۷۱، ص ۱۰۳-۱۰۵) او را به سبب زمزمه کردن کلام موزون «در مرگ نیز مردی باید» در هنگام مرگ (ابن طیفور، همان، ص ۷۱/ طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۰)، وی را از پیشکسوتان شعر فارسی به شمار آورده است. سفارش‌نامه او به فرزندش عبدالله در هنگام انتصاب به امارت جزیره، مورد تحسین همگان قرار گرفته، یکی از مآثر فرهنگی تاریخ اسلام درباره حکومت و سیاست در اسلام است (ابن طیفور، همان، ص ۱۹-۲۹/ طبری، همان، ج ۷، ص ۴۸۱-۴۸۹/ ابن شادی، همان، ص ۳۵۳).

او در ساخت بناها و آبادانی شهرها کوشا بود و آثاری چند از او برجای مانده یا بدو منسوب است؛ از آن جمله مسجد طاهر در محله خریبه بغداد (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۵۷)، طاهرآباد پوشنگ (نقیسی، همان، صص ۱۵۴ و ۱۷۵) و طاهریه در خوارزم است (باقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۸).

انگیزه طاهر برای عصیان

اصولاً انگیزه یا نیت در انسان‌ها مسئله‌ای پیچیده است که بر اساس معارف اسلامی، فقط خدا به آن عالم است و درک انگیزه به عنوان نیت درونی اعمال انسان‌ها، برای دیگران دشوار و حتی غیرممکن است؛ مگر از روی سخنان (اعم از کتبی یا شفاهی) و دعاوی او، یا از روی قرائن و شواهد مختلفی که در رفتارها و اعمال وی بروز می‌یابد. هیچ سخنی از طاهر در خصوص عصیان گزارش نشده است؛ لذا باید به مورد دوم متوسل شد؛ اما عمر کوتاه طاهر پس از عصیان نیز فرصت انجام رفتارها و کردارهایی که بتواند در روشن شدن انگیزه وی به ما کمک کند را به او نداد. اختصار و ابهام در گزارش منابع را نیز باید بر این مورد افزود که روی هم رفته مانع از آن هستند تا تصویر روشنی از انگیزه‌های طاهر در عصیان علیه خلیفه به دست آید. فقط باید با مطالعه درباره زندگی و شخصیت طاهر و در نتیجه استناد به اعمال و حوادث مربوط به قبل از رخداد، شواهد و قراینی یافت که بر اساس آن بتوان برخی فرضیات مربوط به این قضیه را طرح کرده، آن‌گاه مورد ارزیابی قرار داد. طبیعتاً رفتار و کردار وی در خدمت خلیفه نیز به گونه‌ای نبوده است که بتوان با استناد به آن در خصوص این اقدام وی اظهار نظر کرد؛ لذا اکثر محققان به درستی به ابهام در انگیزه‌های عصیان طاهر اشاره کرده‌اند (Encyclopaedia of Islam, "tahir")؛ ولی از آنجا که بینش مذهبی یکی از ابعاد مهم شخصیتی افراد محسوب می‌شود، به نظر می‌رسد با تدقیق در بینش فکری و مذهبی طاهر، بتوان در راه شناخت انگیزه وی قدم برداشت؛ همچنین شناخت جریان فکری یا طبقه اجتماعی‌ای که وی را حمایت می‌کرد نیز می‌تواند به رفع این ابهام کمک کند. گروهی از محققان انگیزه وی را میهن‌دوستی و تلاش برای استقلال کشور می‌دانند (نفیسی، همان، صص ۳۹-۴۰ و ۱۷۶/ پرویز، ۱۳۴۶، صص ۱۴۲). برخی دیگر با تأکید بر کینه‌ورزی مأمون نسبت به طاهر به سبب قتل برادرش امین، این عصیان را نتیجه کینه و بدرفتاری مأمون نسبت به وی می‌دانند (صدیقی، ۱۹۶۳، صص ۵۵).

یک حکمران برای تداوم حکومت خود به همدلی و همراهی مردم تحت فرمان خود نیاز داشته، همیشه سعی دارد بیشترین میزان همراهی مردم را جلب کند؛ بدین ترتیب معمولاً نمی‌توان نیات و انگیزه‌های یک حکمران را چندان متفاوت با خواسته‌های مردم تحت فرمان دانست، بلکه باید آن را همسو با خواسته غالب افراد تحت فرمان - یا حداقل گروهی از آنها - تصور کرد؛ حال ملی‌گرایی و تلاش برای استقلال کشور که بحثی جدید است و در منابع آن زمان، هیچ شاهدی دال بر وجود چنین مفاهیمی نمی‌توان یافت.

بر اساس گفتمان‌های سیاسی رایج در جامعه آن روز، عصیان علیه خلیفه باید یا به معنی ردّ خلافت به معنای مطلق آن یا مخالفت با مصداق آن باشد. در صورت نخست، باید او خود را خلیفه یا امام جامعه خوانده و یا سخنانی در ردّ خلافت و عدم ضرورت چنین نهادی رانده باشد؛ در این صورت با نحله فکری شعوبیه مرتبط شده، به آنها منسوب خواهد بود؛ اگرچه شعوبیگری به عنوان یک جریان قدرتمند، هنوز حضور داشت، ولی مدرکی دال بر ارتباط و همدلی طاهر با این جریان نیز در دست نیست (اشپولر، همان، ص ۴۲۳). او در طول عمر ۴۸ ساله خود، معمولاً در هر جا و هر زمانی با اعراب نشست و برخاست داشت و شاعران تازی‌گوی را نیز صله می‌داد (اکبری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۹)؛ لذا تا آنجا که منابع و اطلاعات اجازه می‌دهند، اقدام طاهر را نمی‌توان به معنی اول تعبیر کرد؛ پس او به جای انکار خلافت، ظاهراً برای تغییر و تعویض خلیفه اقدام کرده، اقدام او را می‌توان مخالفت با مصداق خلافت و به معنی تلاش برای تغییر خلیفه دانست؛ در این صورت، این پرسش مطرح می‌شود که او بعد از خلع خلیفه، باید چه کسی را به خلافت برساند؟ از آنجا که این امر نمی‌توانست بدون باور به یک مذهب واقع شود، پاسخ این مسئله، به شدت با باورها و بینش مذهبی طاهر درهم تنیده شده، ارائه پاسخ بدان، ماهیت حقیقی اقدام طاهر را روشن می‌کند. حال که معلوم شد اقدام طاهر در افکندن نام خلیفه از خطبه و سکه، به شدت با باورهای مذهبی او مربوط است، باید ببینیم او پیرو - یا هوادار - کدام فرقه مذهبی بوده است. با نگاهی با وضعیت فکری و مذهبی آن روز جامعه اسلامی، می‌توان گفت از باورهای مذهبی موجود در آن زمان، فقط خوارج و تشیع بودند که ضمن اعتقاد به

خلافت، مشروعیت خلیفه عباسی را باور نداشتند و برای انتخاب افراد صالح دیگر به خلافت، غیر از اعضای خاندان بنی‌عباس، تلاش می‌کردند (قادری، ۱۳۸۶، صص ۴۹-۵۲ و ۶۲-۶۳). با استناد به مبارزات طاهر با حمزة بن آزرک، به ضرس قاطع می‌توان گفت: وی خارجی‌مذهب نبوده است؛ پس باید ارتباط طاهر با تشیع و شیعیان را مورد بررسی و ارزیابی قرار داد.

الف) تشیع در خراسان

از چگونگی ورود نخستین شیعیان و تشیع به خراسان، اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما به نظر می‌رسد با تأمل بر موقعیت جغرافیایی منطقه بتوان پاسخی نسبی برای این قضیه یافت. فتح قطعی خراسان، فقط در اواخر خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق) تحقق یافت (بلادری، ۱۴۲۱ق، صص ۳۹۰-۳۹۴/گردیزی، همان، ص ۲۱۲). از آنجا که پس از وی بلافاصله دوران خلافت حدوداً پنج سال علی علیه السلام فرا رسید، برخی از اعیان و بزرگان این منطقه که پس از شکست قطعی، به تدریج در مذهب جدید جذب می‌شدند، برای ارتباط با خلیفه جدید به کوفه رفتند و به دست آن حضرت مسلمان شدند (بلادری، همان، ص ۳۹۵/جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۳۲۰). شاید بتوان گفت این دسته نومسلمان که عموماً اعیان و بزرگان سنی منطقه بودند، از همین طریق با تشیع و امام شیعیان ارتباط یافته، هسته اولیه تشیع در خراسان را تشکیل دادند. از آن پس، این استان تا پایان عصر اموی ضمیمه قلمروی اسلامی بود و از طریق حکمران عرب مستقر در مرو اداره می‌شد (لسترنج، ۱۳۷۳، ص ۴۰۹).

با توجه به وجود بیابان‌ها و تناسب موقعیت جغرافیایی منطقه با زندگی و خلق و خوی اعراب، اعراب فاتح، این منطقه را نیز برای مهاجرت و اسکان قبیله‌های خود مناسب یافتند؛ لذا قبایلی چند از اعراب شمالی و جنوبی بدین منطقه آمدند و مستقر شدند (سمعانی، همان، ج ۱، صص ۳۹۱-۳۹۲ و ج ۴، ص ۴۴۰/یاقوت حموی، همان، ج ۵، ص ۳۶۹/اشپولر، همان، صص ۴۴۷-۴۴۸ و ۳۸-۳۹). برخی از این قبایل عربی، یمنی (جنوبی) بودند و عقاید شیعی داشتند (جعفری، ۱۳۷۲، صص ۱۴۳ و ۱۹۵). دیگر افراد شیعی‌مذهب هم به

منظور دوری از پایتخت و ایمن ماندن از آزارهای حجاج بن یوسف (مسعودی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، صص ۱۳۸ و ۱۷۶ / خواجه‌یونان، ۱۳۷۶، ص ۶۲) و هم برای شرکت در غزا علیه غیرمسلمانان به این منطقه (سمعانی، همان، ج ۳، صص ۳۹-۴۰) مهاجرت کردند و مستقر شدند (اشپولر، همان، ۳۲۷). به نظر می‌رسد دومین هسته تشیع در خراسان را همین اعراب مهاجر تشکیل داده باشند. از آن پس نیز هر یک از شیعیان و یا متهمان به تشیع که تحت تعقیب بودند، به قصد رهایی از تعقیب خلفا، بدان‌جا گریختند و این منطقه را به یکی از مهم‌ترین کانون‌های شیعی میدل کردند؛ لذا بستر مناسبی برای فعالیت‌های شیعیان آماده شد. با تکوین چنین بستری، طبیعی بود که سادات تحت تعقیب علوی نیز اینجا را پناهگاه مناسبی بدانند و با ورود خود بدین منطقه، به تقویت بستر شیعی کمک کنند (همان). در این زمان میزان گسترش تشیع در خراسان را می‌توان از توصیف اغراق‌آمیز مسعودی در ذکر داستان قیام یحیی استنباط کرد: «در آن سال هیچ مولودی [بدیهی است منظور، نوزاد پسر است] در خراسان زاده نشد، مگر آنکه وی را یحیی یا زید نام نهادند» (مسعودی، همان، ج ۳، ص ۲۲۵). داعیان عباسی نیز این بستر مذهبی را برای تبلیغ نهضت خود مناسب یافتند و به منظور بهره‌برداری از نیروی شیعیان علوی برای خلع ید امویان، شعار مبهم «الرضا من آل محمد» را شعار قیام خود انتخاب نمودند و با استفاده از آن توانستند حکومت بنی‌امیه را سرنگون و خلافت عباسی را پایه‌ریزی کنند (خواجه‌یونان، همان، صص ۷۲-۷۴).

از آنجا که تا این زمان، شیعیان مهم‌ترین مخالفان و قیام‌ها را علیه خلافت، انجام می‌دادند، اکثر مخالفان خلافت را با نام شیعه می‌شناختند؛ لذا برخی محققان، تشیع را به دو گونه سیاسی و اعتقادی تقسیم می‌کنند که تنها وجه مشترک آنها با یکدیگر، دشمنی با خلفای اموی بود و البته تشخیص و تفکیک این دو واقعاً دشوار است (جعفری، همان، صص ۲۷۵ و ۲۸۰-۲۸۱).

با روی کار آمدن عباسیان، ظاهراً تشیع سیاسی از بین رفت و با قیام‌های شریک بن شیخ المهری در ماوراءالنهر (نرخسی، همان، صص ۸۶-۸۹ / گردیزی، همان، صص ۲۶۸-۲۶۹)، محمد نفس زکیه، ابراهیم قتیل باخمری، شهید فخر و ده‌ها قیام دیگر علیه خلافت عباسی و به طرفداری از علویان، از یکدیگر متمایز شده، و به تشیع عباسی و علوی

(هواداران عباسیان و علویان) تقسیم شدند (اشپولر، همان، ص ۳۲۵ / خواجویان، همان، ص ۷۴-۷۵). در اوایل قرن سوم نیز مأمون ظاهراً به پیشنهاد وزیرش فضل بن سهل و به منظور آرام‌ساختن هواداران علوی، امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزید و با انتخاب جامه سبز به نشانه علویان، عملاً هر دو بخش تشیع را در هم آمیخت (ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۲۶)؛ لذا تمایز و تشخیص این دو جریان از یکدیگر در زمان مأمون دشوار است؛ البته حضور امام رضا علیه السلام در مرو موجب ارادت بسیاری از اهالی خراسان به آن حضرت شد و سرانجام این امر به تقویت تشیع در خراسان و ماوراءالنهر انجامید.

ب) مذهب طاهر

به دلیل سکوت منابع، قضاوت در خصوص مذهب طاهر اندکی دشوار است و فقط می‌توان بر اساس شواهد و قراین موجود، در این باره اظهار نظر کرد. این شواهد نیز برخی به اسلاف وی و برخی به خود او مربوط می‌گردند که در اینجا به ترتیب تاریخی به آنها اشاره می‌شود.

۱. شواهد مربوط به مذهب نیاکان طاهر

اجداد طاهر ظاهراً از دهقانان ایرانی خراسان بودند که مدعی بودند نَسَب‌شان به رستم دستان، پهلوان افسانه‌ای ایران و از این طریق به منوچهر، پادشاه پیشدادی می‌رسد (مسعودی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۱۶ / جوزجانی، همان، ج ۱، ص ۱۹۰). آنها بعد از اسلام، به اعراب پیوستند و از موالی (وابستگان) طلحة الطلحات خزاعی شده و از این طریق به بنی خزاعه منسوب شدند (ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۱۷ و ج ۳، ص ۸۸). جوزجانی (همان، ج ۱، ص ۱۹۰) در شرح احوال او و اجدادش، اطلاعات ارزشمند و منحصر به فردی ارائه کرده، جدّ اعلاّی او، مای خسرو را مسلمان شده دست علی علیه السلام می‌داند که آن حضرت پس از تعلیم اسلام، نام وی را به اسعد تغییر داده است؛ همچنین تاریخ سیستان (ص ۱۷۲) نیز آنها را مولای (وابسته) علی علیه السلام نوشته است و این بدان معنا

تواند بود که این فرد قبل از سال ۴۰ هجری، حضور علی علیه السلام را درک کرده است و احتمالاً به دست آن حضرت مسلمان شده است که در این صورت، از همان آغاز، این خاندان با اسلام علوی - که همان تشیع باشد - مرتبط و بدان معتقد بوده‌اند. با فشار اجتماعی نژادپرستان اموی، ناچار خود را به قبیله بنی‌خزاعه بسته، از موالی آن قبیله شدند. اگرچه به گفته طبری (همان، ج ۶، ص ۳۳۲) ماهان در جریان غزوات ابن مهلب در خراسان بزرگ و در جریان حوادث مربوط به قیام عبدالرحمن ابن اشعث، در کنار امویان قرار داشت، اما چنان که می‌دانیم، با شروع فعالیت داعیان عباسی در خراسان، نیای بزرگ طاهر، رزیک بن اسعد (ماهان) و برادرش ابومنصور طلحة بن اسعد (یا ماهان)، به آنها پیوستند و در قیام عباسیان علیه امویان نقش بسیار مهم و چشمگیری داشتند (جهشیاری، ۱۳۵۷، ص ۸۵ / ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۲۲). و اگر بر اساس تحلیل بسیاری از محققان امروزی بپذیریم عباسیان در نهضت خود نیرنگ به کار برده، با انتخاب شعار مبهم دعوت به «الرضا من آل محمد» سعی در بهره‌برداری هرچه بیشتر از توانایی شیعیان خراسان علیه حکومت اموی داشتند، دور نیست که پیوستن آنان به نهضت عباسیان نیز در راستای اعتقادات شیعی آنها بوده باشد. عباسیان نیز ظاهراً به پاس این همکاری، مصعب بن زریق را به حکومت پوشنگ و هرات گماردند (گردیزی، همان، ص ۲۸۰ / ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۴۳)؛ اما از داده‌های جسته گریخته مورخان معلوم است که فرزندش حسین نیز از سال ۱۶۰- ۱۹۲ هجری به صورت متوالی یا متناوب، حکومت پوشنگ را در دست داشته است (طبری، همان، ج ۷، ص ۲۶۳-۲۶۴ / ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۱۵۱-۲۰۴).

از آنجایی که نام اشخاص معمولاً نمودار عقیده و ایمان آنها بوده است (اشپولر، همان، ص ۴۰۲)، شاید بتوان استفاده مصعب از نام امامان شیعه برای نامگذاری فرزندان خود را نیز شاهدی بر اعتقاد وی به تشیع دانست؛ چنان که او بر دو تن از فرزندان خود، نام حسین و علی گذاشته و حسین نیز یکی از فرزندان خود را حسن نامیده بود (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۰ و ۴۹۲). برادرش حسن نیز بلافاصله بعد از مرگ طاهر، به

شورش علیه خلافت عباسی پرداخت و پس از آنکه در مقابل سپاه اعزامی خلیفه به خراسان، ناتوان شد، به کرمان عقب نشست و در آنجا قیام خود - و در واقع قیام طاهر - را ادامه داد؛ البته سپاه خلیفه، او را در حصار گرفتند و با اعطای امان از طرف خلیفه، وی را ناگزیر به تسلیم نمودند (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۲). در منابع متعدد نیز از همدلی‌های برخی دیگر از اعیان طاهر، با شیعیان سخن گفته‌اند (باسورث، همان، ص ۹۱).

۲. شواهد مربوط به مذهب شخص طاهر

مورخان در شرح احوال طاهر و چگونگی انتخاب او به حکومت خراسان، آورده‌اند: خواهر طاهر، همسر محمد بن ابوالعباس شیعی مذهب (آن هم شیعه امامیه) بوده، زمانی که به سبب عدم رعایت قواعد مناظره مذهبی در حضور خلیفه مأمون مغضوب واقع شد، طاهر با جدیت به حمایت از وی برخاست و از مأمون عفو وی را خواستار شد (ابن طیفور، همان، ص ۱۵-۱۶ / طبری، همان، ج ۷، ص ۴۷۷)؛ همچنین ابوالحسن بیهقی (۱۳۱۷، ص ۵۵) خبر می‌دهد: طاهر دختر (احتمالاً تنها دختر) خود را به ازدواج ابن زبارة علوی، از نوادگان امام زین‌العابدین در آورده بود. ابوالفضل بیهقی (۱۳۷۴، ص ۱۷۱) نیز به صراحت از تمایل او به علویان خبر می‌دهد. به قول ابن اثیر (همان، ج ۶، ص ۴۰۲-۴۰۳) سال‌ها بعد از مرگ طاهر، معتصم، برادر مأمون که از نفوذ عبدالله بن طاهر بر امور سیاسی دستگاه خلافت ناخرسند بود، در مقام نصیحت به مأمون، عبدالله را همچون پدرش دوستدار علویان خوانده، از وی خواست عبدالله را تحت نظر بگیرد. مأمون در قبال این ادعا، سکوت ورزید و تنها به امتحان عبدالله اکتفا کرد. این واکنش مأمون به روشنی حاکی از آن است که تمایل طاهر به علویان را باور داشته و می‌دانسته است. این شواهد و مدارک، ربط وثیق طاهر و مذهب شیعه را نشان می‌دهد. اخیراً نیز یکی از محققان با بررسی متن سفارش‌نامه طاهر به فرزندش عبدالله - که در بالا ذکر آن رفت - و تطبیق آن با نامه علی علیه السلام به مالک اشتر، میزان تأثیرپذیری شدید وی از کلام مولا علی علیه السلام را نشان داده است (اکبری، ۱۳۸۸،

ص ۱۱-۱۵). اگرچه او در هنگام ورود مأمون به بغداد، در ربیع الاول ۲۰۴، اولین درخواستی که از مأمون مطرح کرد، تغییر لباس و جامه سبز علوی به جامه سیاه - نشان عباسیان - بود (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۷۴-۴۷۵ / ابن مسکویه، همان، ج ۳، ص ۳۷۹-۳۸۰ / ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۳۵۷)، که البته روایت مسعودی (۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۳۴) در خصوص طرح پیشنهاد تغییر جامه توسط زینب، دختر سلیمان بن علی، درستی این روایت را مورد تردید قرار می‌دهد و حتی در صورت صحت، می‌توان آن را نوعی تقیه دانست. همچنین به گفته بیهقی زمانی که مأمون تصمیم گرفت امام رضا علیه السلام را به مرو منتقل سازد و ولایتعهدی را به او بسپارد، وقتی امام علیه السلام به بغداد رسید، طاهر پنهانی نزد امام رفت و پس از تواضع بسیار نسبت به امام با این عنوان که دست راستش در بیعت مأمون است، با دست چپ با آن حضرت بیعت کرد. ظاهراً امام رضا علیه السلام نیز از این گونه بیعت او راضی شده، رضایت خود را به مأمون نیز اعلان کرد و مأمون نیز به پاس این کار، وی را به ذوالیمینین ملقب کرد (بیهقی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۱-۱۷۲). این نوع برخورد با امام رضا علیه السلام نیز یکی از بخش‌های مهم زندگی طاهر برای تعیین مذهب وی است. در ظاهر امر به نظر می‌رسد این ماجرا گویای عدم اعتقاد وی به تشیع و امام رضا علیه السلام باشد که وی امام را بعد از مأمون - و به عنوان مقام درجه دوم یعنی ولایتعهدی - می‌دانسته است؛ در حالی که در نظر یک شیعی معتقد به امامت امام رضا علیه السلام، جایی برای بیعت و وفاداری به مأمون نمی‌توانست باشد. البته اگر چنین بود، این بیعت، باید آشکارا و در حضور بسیاری از افراد لشکر انجام می‌شد؛ اما مورخ ما چگونگی دیدار وی با امام را «سخت پوشیده»، یعنی بسیار محرمانه ذکر می‌کند که حاکی از ترس طاهر از برملا شدن این دیدار است؛ بنابراین اگر در نظر آوریم که طاهر به عنوان یکی از کارگزاران ارشد حکومت مأمون، باید زیر نظارت و کنترل شدید جاسوسان مأمون بوده باشد (درباره نظارت شدید عباسیان بر اداره امور دیوان برید رک به: زیدان، ۱۳۸۴، ص ۱۸۵-۱۸۶) و از طرفی، هم به سبب احساس ناامنی از غدر مأمون نسبت به وی (عوفی، ۱۳۷۰، ص ۶۵-۶۶) و هم به علت قتل امین در معرض

تحریک خشم مأمون از مرگ برادرش قرار داشت (ابن طیفور، همان، ص ۱۷)؛ علاوه بر این، به نظر می‌رسد طاهر به عنوان یکی از درباریان مأمون و یکی از افراد هوشمند عصر خود، از حیلۀ مأمون و توطئه‌ای که برای امام رضا علیه السلام و شیعیان ترتیب داده بود، اطلاع داشته است؛ بنابراین شاید بتوان این رفتار وی را نوعی تقيه دانست که بر اساس آن می‌خواست بدگمانی مأمون را نسبت به خود و امام تحریک نکند و شاید گزارش این دیدار از سوی امام رضا علیه السلام به مأمون نیز در همین راستا بوده باشد؛ البته هنوز یک مسئله راجع به اعتقاد طاهر به مذهب تشیع، روشن نشده و همچنان مبهم است و آن هجویاتی است که دعبل بن علی خزاعی، شاعر مشهور شیعی علیه طاهر بیان داشته است و تلقب وی به ذوالیمینین را به باد تمسخر گرفته است (دعبل بن علی، ۱۹۶۲م، صص ۲۵۸ و ۳۷۳).^۱ نخستین مسئله‌ای که به ذهن می‌رسد، این است که اگر طاهر شیعی مذهب بود، چرا دعبل بن علی وی را هجو گفته است؟ اگرچه در این باره پاسخ صریح و شفاف در منابع نمی‌توان یافت، اما به چند علت نمی‌توان این هجویات را به اختلاف مذهبی او با طاهر مرتبط دانست و در نتیجه بر پایه این هجویات، نمی‌توان در اعتقاد طاهر به تشیع تردید کرد؛ نخست، آنکه در درستی انتساب این شعر - یا حداقل برخی از آنها - به دعبل تردید وجود دارد؛ چنان‌که ابن خلکان (ج ۲، ص ۵۲۰)، سراینده برخی از این ابیات را عمرو بن بانه دانسته است. دوم موضوع هجو فقط به اعور (یک چشم) بودن وی - که یک نقص جسمی است - اشاره دارد و این در حالی است که این موضوع را افراد متعدد دیگر نیز به شوخی، هجا و یا تمسخر به او می‌گفتند و البته طاهر ناراحت می‌شد و تا حد امکان به آنها پاسخ می‌داد (ابن طیفور، همان، ص ۱۴ / ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۵۲۰). سوم اینکه احساسات شاعرانه دعبل را نیز باید در نظر گرفت؛ بدین معنی که دعبل یک شاعر بود و شاعران هم هرگاه از کسی حرکت و رفتاری دلخواه خود می‌دیدند، او را می‌ستودند و

۱. برای نمونه در بیتی می‌گوید: «ایا ذی الیمینین و الدعوتین و من عنده العرف و النائل» و در جای دیگر می‌گوید: «و ذی الیمینین و عین واحده نقصان عین و یمین زائده نذر العطیات قلیل الفائدة».

به محض کوچک‌ترین دلخوری، تکذّر خاطر خود را در قالب هجو و به زبان شعر نشان می‌دادند؛ زیرا ابن قتیبه از دعبل در میان مداحان طاهر نیز نام برده است (ابن قتیبه، ۱۳۸۷، ص ۸۴۹). با این حال، اگر کسی این دلایل را قانع‌کننده نیابد و بخواهد ارتباطی مذهبی میان هجاهای دعبل نسبت به طاهر برقرار ساخته، در اعتقاد طاهر به تشیع تردید کند، می‌توان با تأکید بر وجود تفاوت در مراتب عمق و نفوذ اعتقادات مذهبی در افراد، به وی پاسخ داد؛ بدین معنی که همه افراد معتقد به یک مذهب یا مکتب، به اندازه یکدیگر به اصول آن اعتقاد ندارند و البته بدان معنی نخواهد بود که فردی که در مرتبه پایین‌تر قرار می‌گیرد، جزء معتقدان بدان مذهب نیست؛ برای مثال به اعتقاد فریقین، عمق نفوذ عقاید اسلامی در وجود هیچ یک از اصحاب پیامبر ﷺ را نمی‌توان با میزان تأثیرپذیری امام علی علیه السلام از تعالیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیاس کرد. اما برتری فاحش علی علیه السلام نسبت به سایر صحابه، به معنی غیرمسلمان بودن دیگر صحابه نیست، بلکه بیانگر ذومراتب بودن اعتقاد و یقین مذهبی است که هر فردی ممکن است در مرتبه‌ای از آن متوقف شود، و تنها اندکی به مراتب بالاتر و عالی آن می‌رسند. با توجه به این مثال، شاید بتوان گفت تأثیرپذیری و عمق اعتقادی طاهر در مذهب تشیع نسبت به دعبل، در مرتبه یا مراتبی پایین‌تر قرار داشت؛ لذا طاهر با تقیه و پنهان‌کاری بدان صورت با امام بیعت می‌کند، در حالی که دعبل با اعتقادی راسخ‌تر و با استقبال از شهادت، آشکارا از امام و فضایل او دفاع می‌کند^۲ و البته طبیعی است از نظر چنین فردی، رفتار طاهر غیرشجاعانه، مذموم و شایسته هجو باشد؛ ولی قاعدتاً نمی‌توانند به معنای خروج طاهر از دایره معتقدان (یا به عبارت دقیق‌تر علاقه‌مند) تشیع باشد؛ در نتیجه بر پایه این هجویات نمی‌توان در اعتقاد طاهر به تشیع تردید کرد.

۲. درباره او گفته‌اند: روزی در پاسخ به فردی که از وی درباره جسارت و شجاعتش در هجو مأمون از وی سؤال می‌کرد، پاسخ داد: من چهل سال است که دار خود را به دوش می‌کشم، ولی آن کس که مرا دار بزند نمی‌یابم (برای اطلاعات بیشتر در این باره ر.ک به: ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۲۶۶).

نقش تشیع در قیام طاهر

اگرچه منابع تاریخ خلفا، قیام طاهر را فقط با حذف نام خلیفه از خطبه آورده‌اند، اما به واقع منابع مستقل‌تر همچون عوفی (۱۳۵۳، ج ۳، ص ۵۳۵) و فصیح خوافی (۱۳۳۹، ج ۱، ص ۱۹۶) و داوود بن محمد بناکتی (۱۳۷۸، ص ۱۶۰) آورده‌اند وقتی طاهر در اوایل سال ۲۰۷ تصمیم گرفت علیه مأمون عصیان کند، این کار را نه فقط با حذف نام خلیفه از خطبه، بلکه با قرائت خطبه‌ی خلافت به نام قاسم بن علی - از نوادگان امام زین‌العابدین علیه السلام - در واقع تعویض خلافت از عباسیان به علویان را اعلام نمود. بدین ترتیب، پیداست بر خلاف نظر آن دسته از پژوهشگرانی که حذف نام خلیفه از خطبه توسط طاهر را به استقلال‌طلبی و یا احساسات میهن‌پرستانه‌ی وی ربط می‌دهند، چنین نبوده و در واقع عصیان وی را باید تلاش برای برپایی یک حکومت شیعه‌مذهب دانست.

اگرچه برخی محققان تلاش می‌کنند این اقدام طاهر را به طور مسلم و قطعی تظاهر به شیعی‌گری و در واقع نوعی تشیع سیاسی و مشابه اقدام مأمون با امام رضا علیه السلام بدانند (اکبری، همان، ص ۱۵۶)، اما به چند دلیل باید گفت این قضاوت، شتاب‌زده و ناصحیح است: اول، موقعیت طاهر شبیه مأمون نبوده و قاعدتاً نام قاسم بن علی را با عنوان خلیفه در خطبه ذکر کرده است نه با عنوان ولیعهد؛ دوم، وقتی نام قاسم را با عنوان خلیفه ذکر کرده، خود را هنوز امیر می‌داند و هیچ سند یا اطلاعی درباره‌ی نیت طاهر در این‌باره در دست نداریم؛ بنابراین هر گونه انتساب غیرمستند به او غیرعلمی و ناصحیح است؛ سوم، آل بویه (به‌ویژه معزالدوله) که در شیعی (آن هم شیعه‌ی امامیه) بودنشان تردیدی نیست (اشپولر، همان، ص ۳۲۹)، بعد از غلبه بر بغداد، به نصیحت اطرافیان، از جایگزینی علویان به جای خلیفه‌ی مخلوع عباسی امتناع کرده، خلافت پوشالی عباسی را حفظ کردند (ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۴۵۲)؛ اما هیچ کس با استناد به این قضیه، در صداقت اعتقاد آنها به تشیع تردید ندارد. در قیاس با این قضیه، باید گفت: آیا می‌توان در مورد اعتقاد طاهر که رسماً نام خلیفه‌ی

دست‌نشانده عباسی خود (مأمون) را از خطبه حذف کرده، به جای آن نام قاسم بن علی را نشانده است، با حدس و گمان صرف، شک کرد؟
چهارم - و البته ضعیف‌تر از همه - اینکه به گفته منابع، طاهر در شب قتل خود، با بیان کلام موزون «اندر مرگ نیز مردی باید»، آشکارا به سوی مرگ رفت (طبری، همان، ج ۷، ص ۴۹۰) و پذیرش مرگ با این راحتی، نمی‌تواند جز با پشتوانه اعتقادی محکم باشد.

شاید اگر طاهر مدت بیشتری زنده مانده بود، رفتارهای وی پرده از ماهیت و نیت وی بر می‌داشت، ولی به هر حال، مرگ زودهنگام او، مانع از تردید در صداقت اعتقاد وی به تشیع و تلاش برای تغییر خلافت از عباسیان به علویان است. درست است که اقدام مأمون در ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، تشیع عباسی و علوی را بار دیگر در هم آمیخت و مرزبندی آنها را از بین برد، اقدام طاهر علیه خلیفه را می‌توان نخستین تلاش جدید برای تفکیک تشیع علوی از عباسی دانست که اندکی بعد با قیام محمد بن قاسم بن علی در صفحات شمالی خراسان (گردیزی، همان، ص ۱۷۵-۱۷۶) ادامه یافت و دوباره خط سبز علوی را از غم سیاه عباسی، جدا ساخت.

نتیجه

از آنچه گفته شد، بر می‌آید طاهر، یکی از اشراف و دهقانان ایرانی، در محیط مستعد خراسان و در دامان خاندانی متمایل به تشیع، پرورش یافت و با حسن خدمت در نزد خلفای بنی‌عباس، توانست مراحل ترقی و اقتدار را در دربار آنها طی نماید و با عنوان حکمران نواحی شرقی قلمرو اسلامی، تعیین گردد. او پس از گسترش قدرت خود در خراسان و جلب قلوب بزرگان آن سامان، منویات درونی خود راجع به تشیع و تشکیل حکومت شیعی را بروز داد و با حذف نام مأمون از خطبه و قرائت خطبه به نام قاسم بن علی علوی، اولین حکومت شیعی‌مذهب (ولو کوتاه‌عمر) ایران را تشکیل داد. شاید نتوان انگیزه وی را با قاطعیت، تشکیل یک حکومت شیعی دانست، اما به نظر می‌رسد در شیعه‌مذهب بودن وی، تردیدی نباشد.

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین؛ **الکامل فی التاریخ**؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۲. ابن اسفندیار؛ **تاریخ طبرستان**؛ به کوشش عباس اقبال؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۲۰.
۳. ابن خلکان؛ **وفیات الاعیان لإنباء أبناء الزمان**؛ به کوشش احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۷۷م.
۴. ابن شادی؛ **مجمّل التواریخ و القصص**؛ محمدتقی بهار؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸.
۵. ابن طیفور؛ **بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه**؛ بغداد: مکتبه المثنی، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۸م.
۶. ابن عبری، ابوالفرج گریگوریوس بن بارهیراوس؛ **تاریخ الزمان**؛ به کوشش اسحق ارمله و جان موریس فییه؛ بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶م.
۷. ابن قتیبه دینوری؛ **الشعر و الشعراء**؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ مصر: دارالمعارف، ۱۳۸۷.
۸. ابن قفطی، علی بن یوسف؛ **تاریخ الحکماء**؛ به کوشش بهین دارایی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۹. ابن مسکویه، احمد بن محمد؛ **تجارب الامم**؛ به کوشش حسن کسروی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م.
۱۰. اشپولر، برتولد؛ **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**؛ ترجمه عبدالجواد فلاطوری؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۱. اصفهانی، ابوالفرج؛ **الاغانی**؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، چاپ بولاق، ۱۳۲۲-۱۳۲۳.
۱۲. اکبری، امیر؛ **تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام**؛ مشهد: آستان قدس رضوی و تهران: سمت، ۱۳۸۴.
۱۳. _____؛ «شیوه‌های حکمرانی در نخستین حکومت ایرانی پس از اسلام»؛ **مجله نامه تاریخ پژوهان**، ش. ۱۸، تابستان ۱۳۸۸.
۱۴. بغدادی، عبدالقاهر؛ **الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه منهم**؛ بیروت: دارالجیل و دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۷م.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی؛ **فتوح البلدان**؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م.
۱۶. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد؛ **تاریخ بلعمی**؛ به کوشش محمد روشن؛ تهران: البرز، ۱۳۷۵.
۱۷. بناکتی، داوود بن محمد؛ **تاریخ بناکتی**؛ تصحیح جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر ایرانی، ۱۳۷۸.
۱۸. بهار، محمدتقی؛ «شعر در ایران»، **بهار و ادب فارسی (مجموعه مقالات)**؛ به کوشش محمد گلبن؛ تهران: جامی، ۱۳۷۱.
۱۹. بیهقی، ابوالحسن علی بن زید؛ **تاریخ بیهقی**؛ به کوشش احمد بهمنیار؛ تهران: کتاب‌فروشی فروغی، ۱۳۱۷.

۲۰. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین؛ **تاریخ بیهقی**؛ به تصحیح علی‌اکبر فیاض؛ تهران: نشر علم، ۱۳۷۴.
۲۱. پرویز، عباس؛ «نقش طاهر ذوالیمینین در احیاء استقلال ایران»؛ **مجله بررسی‌های تاریخی**، ش ۱۲، اسفند ۱۳۴۶.
۲۲. **تاریخ سیستان**؛ به کوشش محمدتقی بهار؛ تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۴.
۲۳. جعفری، سیدحسین محمد؛ **تشیع در مسیر تاریخ**؛ ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی؛ تهران: فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۴. جوزجانی، منہاج سراج؛ **طبقات ناصری**؛ به کوشش عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۲۵. جهشیاری، محمد بن عبدوس؛ **الوزاء و الکتّاب**؛ به کوشش اسماعیل الصاوی؛ قاهره: مطبعة عبدالحمید الحنفی، ۱۳۵۷.
۲۶. حمزة اصفهانی؛ **سني ملوک الارض و الانبياء**؛ برلین: مطبعة کاویانی، ۱۳۴۰ق.
۲۷. خواجه‌یون، محمدکاظم؛ **تاریخ تشیع**؛ مشهد: جهاد دانشگاهی دانشگاه مشهد، ۱۳۷۹.
۲۸. دعبل بن علی خزاعی؛ **دیوان**؛ تحقیق محمد نجم؛ بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۹۶۲م.
۲۹. التون، دنیل؛ **تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان**؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۳۰. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ ایران بعد از اسلام**؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۱. زیدان، جرجی؛ **تاریخ تمدن اسلام**؛ ترجمه علی جواهر کلام؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۳۲. سمعانی، عبدالکریم بن محمد؛ **الانساب**؛ به کوشش عبدالله عمر البارودی؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.
۳۳. شابشتی، علی بن محمد؛ **الديارات**؛ تحقیق کورکیس عوّد؛ بغداد: مکتبه المثنی، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م.
۳۴. طبری، محمد بن جریر؛ **تاریخ الرسل و الملوک**؛ به کوشش عبدالله علی مهنا؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م.
۳۵. عوفی، محمد بن محمد؛ **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**؛ به کوشش امیر بانو مصفا و مظاهر مصفا؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
۳۶. _____؛ **جوامع الحکایات و لوامع الروایات**؛ به کوشش مظاهر مصفا؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۳۷. فرای، ریچارد نیلسون؛ **عصر زرین فرهنگ ایران**؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: سروش، ۱۳۶۳.
۳۸. فصیح خوافی؛ **مجمّل فصیحی**؛ به کوشش محمود فرّخ؛ مشهد: باستان، ۱۳۳۹.
۳۹. قادری، حاتم؛ **اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران**؛ تهران: سمت، ۱۳۸۶.
۴۰. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک؛ **تاریخ گردیزی**؛ به کوشش عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۴۱. لسترنج، گای؛ **جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**؛ ترجمه محمود عرفان؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۴۲. مسعودی، ابوالحسین علی بن حسین؛ **التنبیه و الاشراف**؛ بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۴۲۱ق.
۴۳. _____؛ **مروج الذهب و معادن الجواهر**؛ به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق/۱۹۹۸م.
۴۴. هندوشاه نخجوانی؛ **تجارب السلف**؛ به کوشش عباس اقبال؛ تهران: طهوری، ۱۳۵۷.
۴۵. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر؛ **تاریخ بخارا**؛ ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمد بن عمر بن زفر، تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: توس، ۱۳۶۳.
۴۶. نفیسی، سعید؛ **تاریخ خاندان طاهری**؛ به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر، ۱۳۸۶.
۴۷. یاقوت حموی، ابوعبدالله شهاب‌الدین؛ **معجم البلدان**؛ به کوشش ووستنفلد؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.
۴۸. یعقوبی، احمد بن واضح؛ **تاریخ یعقوبی**؛ به کوشش خلیل منصور؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م.
49. Barthold.V.V; *Turkestan down To The Mongol invasion*; Translated From The Original Russian And Rev, By The Author With Asistance Of H.A.R.Gibb, London, Luzac, 1928.
50. C.E Bosworth; "The tahirids and saffarids"; in *Camridge History of Iran IV*, ed.R.N.Frye, Cambridge,1975.
60. *Encyclopaedia of Islam*; new edition,leiden:brill,1980.
61. *Islam ansiklopedisi*; "tahir B. huseyin", Stamboul, melli, Egitim, bafimevi, 1965-1988.
62. Siddiqi amir hasan; " CALIPHATE AND SULTANATE"; Karachi:jamyat-al-falah, 1963.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی